

تبارشناسی ادیان غیرالهی از دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه

سید شهاب‌الدین حسینی*

چکیده

مسئله پژوهش حاضر تبارشناسی ادیان الهی از دیدگاه علامه طباطبایی است که آیا می‌توان ادیانی مانند: هندویسم، بودیسم و برهمنیسم و ... را، با توجه به وجود برخی مفاهیم توحیدی، ادیان الهی نامید یا از گردونه ادیان الهی خارجند؟ مسئله نجات پیروان این مکاتب را چگونه باید بررسی کرد؟ موضوع این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی بررسی شده و یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد از نظر علامه طباطبایی، با توجه به تعریف و ابعاد دین و شالوده و بنیاد آن، ادیانی مانند هندویسم، بودیسم و برهمنیسم و جینیزم از زمره ادیان الهی خارجند، زیرا به تعدد خدایان و تناسخ اعتقاد دارند و منکر نبوت‌اند. بدون باور به خدا و توحید، و با عدم اعتقاد به پیام‌آوران الهی و معاد، ادیان فوق، ادیانی زمینی محسوب می‌شوند. و ادیان و مذاهب غیرالهی در صورت تقصیر منتهی به حقانیت و نجات نمی‌شوند.

واژگان کلیدی

هندویسم، تعددخدایان، حکمت، تناسخ، علامه طباطبایی.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که با گسترش تکنولوژی ارتباطات و انفجار اطلاعات مورد گفتگو و مناقشه قرار گرفته است، گوناگونی ادیان و پیروان آنهاست؛ این مسئله از دیدگاه دین‌شناسی و کلامی سؤالاتی را در ذهن متفکران برانگیخته و مواضع الهیاتی و کلامی را موجب شده است، مبنی بر اینکه آیا همه ادیان حق‌اند یا اینکه فقط ادیان الهی حق است و آیین‌های دیگر باطل‌اند؟ آیا نجات و رستگاری فقط در دسترس پیروان ادیان الهی است؟ اگر در ادیان دیگر مفاهیم اخلاقی و انسانی و توحیدی مطرح باشد، آیا با مسامحه نمی‌توان آن ادیان را الهی و حق بر شمرد و در نتیجه مشمول نجات و رستگاری دانست؟ به بیان دیگر آیا با لحاظ وجود حداقل‌های اخلاقی، انسانی و خداپورانه در برخی ادیان دیگر، آنها می‌توانند دست‌کم در سطوح پایین‌تری نجات بخش باشند؟ درباره ادیان غیرالهی در قرآن کریم به تصریح آیه‌ای نیامده است، بلکه قرآن به بیان خطوط کلی درباره ادیان غیرالهی پرداخته است و از بیان جزئیات، کلامی به میان نیامده است. با اینکه می‌دانیم در زمان نزول وحی و هنگام ظهور اسلام، ادیانی، در شرق و جنوب شرق آسیا مانند برهمنیسم، جینیسم، هندویسم، بودیسم، تائوئیسم، کنفوسیوسیسیم مطرح بوده‌اند. مرحوم علامه با استفاده از آیات قرآن، در *تفسیر المیزان* به تبیین ادیان غیرالهی پرداخته و مواردی از آن را بیان کرده است. و این یکی از نوآوری‌های علامه طباطبایی در *تفسیر المیزان* است، که بیش از قرآن پژوهان دیگر به این ضرورت پرداخته و به تحلیل و بررسی ادیان غیر الهی توجه نموده است. نوشتار حاضر به معرفی و تبیین و تبار شناسی ادیان غیرالهی از دیدگاه علامه طباطبایی صاحب *تفسیر المیزان* و مفسر معاصر می‌پردازد. ایشان آرای مهم و تعیین کننده‌ای در این باب دارد که مستند به آیات قرآنی است. به‌همین سبب تبیین و تحلیل آرای ایشان و نسبت سنجی آنها با رویکردهای دیگر از اهداف این پژوهش است. علامه طباطبایی به بیان «تعدد آلهه و خدایان» و «حکمت» در مقابل عقیده به نبوت و «تناسخ» در مقابل معاد به‌عنوان اصلی‌ترین اعتقاد و باورهای ادیان غیر الهی اشاره می‌کند. از منظر علامه، علی‌رغم وجود پاره‌ای از مفاهیم توحیدی در اوپانیساده‌ها، یعنی بخش آخر کتاب وداها، در نهایت اعتقادات و باورهای آنان را به نقد می‌کشد و مورد نقادی قرار می‌دهد.

پیشینه تحقیق

تنوع ادیان، در حوزه پژوهش‌های دین‌شناختی، توجه فیلسوفان دین و متکلمان جدید را به خود جلب کرده است، و هر کدام دیدگاهی را مطرح نموده‌اند و نیز مقالاتی درباره موضوع این پژوهش منتشر شده است؛ به‌عنوان نمونه علی کربلایی پازوکی در مقاله (۱۳۸۵) مسئله رستگاری و نجات از دیدگاه جان

هیک و علامه طباطبایی و استاد مطهری را بحث کرده است و می‌گوید: علامه حقانیت را در دین خاتم می‌داند و رستگاری و نجات را در صورت قصور و عدم فهم پیروان سایر ادیان شامل پیروان دیگر ادیان نیز می‌داند و به واژه مستضعفین استناد می‌کند. و نیز قاسم پور حسن و همکاران در مقاله (۱۳۹۵) انحصارگرایی تشریحی تشکیکی: دیدگاه علامه طباطبایی، موضوع انحصارگرایی، شمول‌گرایی، کثرت‌گرایی را مورد بحث قرار داده است و جلوه کنونی دین حق از نظر علامه را منحصر در شریعت محمدی می‌داند که آخرین، کامل‌ترین و جامع‌ترین شرایع است. موضوع تکثر ادیان به لحاظ دینی، پدیده نو ظهوری نیست؛ آنچه در قرن جدید رخ داده است، رشد وافی آگاهی از تکثرگرایی یا تنوع ادیان است. چنانچه جان هیک می‌گوید: تا روزگاران اخیر، هریک از ادیان مختلف عالم نسبت به ادیان دیگر درجهل مطلق بسر می‌برد... تنها حدود صد سال اخیر است که پژوهش‌های علمی در ادیان جهان، درک و شناسایی دقیق‌تر ادیان ملت‌های دیگر را ممکن گردانیده است. (هیک، ۱۳۷۶: ۲۶۳) در این پژوهش ابتدا بررسی می‌کنیم که باید دید دین چیست و برچه پایه‌هایی استوار است؟ و به ملاک‌ها و معیارهای مورد نظر علامه در ادیان غیرالهی نگریسته و چگونگی آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تعریف دین

بررسی در باره ادیان غیرالهی از نظر منطقی مترتب بر تعریف و تعیین مراد از دین است. در باره تعریف دین، آراء و نظرات مختلفی وجود دارد. برخی مانند رابرت ارنست هیوم معنا و مفهوم دین را بدیهی و بی‌نیاز از تعریف می‌دانند (هیوم، ۱۳۷۴: ۱۸) و برخی دیگر (ر.ک: خسروپناه، ۱۳۹۰: ۵۱ - ۴۹) به دلیل مشکلات موجود، دین را از اساس تعریف‌ناپذیر می‌دانند. گروهی با توجه به آثار و نتایجی که از دین انتظار می‌رود، آن را تعریف نموده‌اند. بعضی دین را با توجه به دینداران و حالت انسان‌های دیندار و معتقد، مورد بررسی قرار داده‌اند، دسته‌ای کوشیده‌اند تا تعریف جامعی برای همه ادیان آسمانی و غیرآسمانی ارائه نمایند، بعضی تنها ادیان الهی و آسمانی را بررسی کرده‌اند، گروهی بر عوامل هنجاری و ارزشی تأکید کرده‌اند و برخی بر عوامل کاربردی و عملی، که طیف وسیعی از این تعاریف و نظرات گوناگون در برخی از کتاب‌ها آمده است. (آلستون، و دیگران، ۱۳۷۶: ۲۳ - ۲۰) اما علامه طباطبایی در آثار خویش به‌ویژه «تفسیر المیزان»، دو تعریف را مورد توجه قرار داده‌اند. در جایی فرموده‌اند: در عرف قرآن کریم به هرگونه راه و رسم، قوانین و مقرراتی که انسان زندگی اجتماعی خود را براساس آن استوار نماید، دین گفته می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۴ / ۱۵) از این رو دین حقیقتی فراگیر و عام دارد که هیچ‌یک از افراد، حتی منکران خداوند از آن برکنار نیستند. (همان: ۵)

پس دین، روش عملی زندگی در این جهان بر مبنای اعتقاد درباره جهان و انسان به‌عنوان یکی از اجزای آن است. اعم از اینکه این روش از راه نبوت و وحی گرفته شود یا از راه قرار دادهای بشری. اما در تعریف دیگر هر چند دین مجموعه قوانینی است که انسان زندگی اجتماعی خود را برای رسیدن به خوشبختی براساس آن تنظیم می‌کند، ولی همه ادیان نمی‌توانند سعادت آدمی را به‌معنای واقعی و حقیقی تأمین نمایند و از این‌رو از دیدگاه علامه طباطبایی، دینی برحق است و می‌تواند سعادت و خوشبختی انسان را تأمین کند که از سوی خداوند وضع گردیده است. در نهایت، علامه طباطبایی می‌گوید: دین عبارت است از سلسله باور داشت‌ها و قوانین و دستورهای عملی و اخلاقی که پیامبران از طرف خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند. (طباطبایی، بی‌تا: ۹) بدیهی است عقل و خرد انسان، تاکنون به درک چنین قانون مشترکی که همه عقلا بر آن اتفاق نظر داشته باشند و بتواند سعادت انسان را تأمین کند، دست نیافته است. درحالی که اگر آفرینش انسان تنظیم قانون سعادت بشریت را به عهده خودش نهاده بود، باید در این مدّت طولانی بدان دست می‌یافت؛ بلکه لازم بود همه آحاد مردم که از عقل و خرد برخوردارند، آن را درک می‌کردند، همان‌گونه که هر عاقلی لزوم چنین قانونی را برای سعادت بشریت درک می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۵ / ۱۳۵ - ۱۳۳) از نگاه علامه، ادیان به الهی و غیر الهی تقسیم می‌شوند و ادیان الهی یعنی «مجموعه‌ای مرکب از معارف درباره مبدأ و معاد و قوانین اجتماعی از عبادات و معاملات که از طریق وحی و نبوت گرفته شده است.» پس ادیان دیگر که از طریق وحی و آسمان گرفته نشده‌اند، تراوشات ذهن آدمیان‌اند، سعادت آدمی را در بر ندارند و نمی‌شود به آنها در زندگی اعتماد کرد. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۵ / ۸ - ۷) وی در جایی دیگر دین را سنتی اجتماعی می‌داند، که انسان در زندگی اجتماعی‌اش بر طبق آن عمل می‌کند و پایه آن عبارت است از اعتقاد در حقیقت هستی و هستی خود انسان که یکی از اجزای عالم و عقیده به معاد است. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۵ / ۲۴۸ - ۲۴۷) بنابراین در تبیین و تفکیک ادیان الهی از ادیان غیر الهی تعریف دین مهم است. ایشان یک معنای عام و فراگیری برای دین می‌کند که همه سنن اجتماعی و مجموعه قوانین و تعالیمی که برای سعادت بشر وضع شده است را در بر می‌گیرد، اما در تعریف خاص‌تر و عمیق‌تر می‌گویند: همه قوانین و تعالیم که مدعی سعادت بشرند، نمی‌توانند آدمی را به حقیقت سعادت برسانند؛ بلکه تنها قوانینی که از ناحیه خالق بشرند، می‌توانند او را به سعادت دنیوی و اخروی برسانند و آن هم تعالیم و دستوراتی هستند که از ناحیه خداوند و از راه وحی بر پیامبر ﷺ نازل شده است. اینجاست که ادیان به الهی و غیر الهی تقسیم می‌شوند. ممکن است گفته شود که اگر این‌طور باشد انسان‌هایی که بدون دسترسی به وحی انبیاء الهی زیستند و مردند مورد ظلم الهی قرار گرفته‌ند. زیرا خداوند موهبت حقیقی هدایت و نجات را از آنها دریغ

کرده است. درحالی که اگر علاوه بر وحی به پیامبران برای هدایت بشر، راه‌های دیگری هم برای خدا به منظور هدایت بشر قائل شویم، چنین مشکلی پیش نمی‌آید. این تصور غلط است، زیرا خداوند هدایت به معنای ارائه طریق را، شامل همه آدمیان نموده و ارائه طریق فرموده است. دین از دیدگاه علامه طباطبایی تعریف روشنی دارد، در این پژوهش دیدگاه ایشان را به عنوان تعریف مختار برمی‌گزینیم.

ابعاد دین

دین ابعادی دارد و نباید آن را در بعد خاص مانند عقاید یا اخلاق منحصر و محدود کرد. برخی دین را در حدّ اخلاق فرو کاهش داده‌اند، برخی در حدّ عقاید، برخی در حدّ عرفان و معنویت و برخی آن را به جنبه‌های فردی یا اجتماعی صرف خلاصه می‌کنند. علامه طباطبایی دین را در جامعیت آن دیده است و فرو کاهش دادن دین در یک بعد خاص و عدم توجه به ابعاد دیگر را نمی‌پذیرد و این هم یک ملاک و معیار خوبی در فهم ادیان است. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۶ - ۴) فرو کاهش دادن دین^۱ به اخلاق یا عرفان، یا فقه و شریعت تنها، باعث نقص در دین می‌شود و از این جهت امر مطلوب و پسندیده‌ای نیست. ایشان در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» در حقیقت، کسانی که به اسلام ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان، هرکس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد. (بقره / ۶۲) می‌گوید، برخی این‌گونه استفاده کرده‌اند: خداوند شرط اصلی رستگاری بشر در طول تاریخ را دو چیز قرار داده است، یک ایمان به خدا و نبوت و شریعت‌های الهی؛ دو عمل خالصانه و پیروی صادقانه از آن شریعت‌ها. هر شریعتی که باشد، ملاک ایمان به شرایع و عمل خالص است و به شریعت خاصی مقید نشده است. و در رد این نظر گفته‌اند: این آیه پاسخی به کسانی است که فکر می‌کنند به صرف یهودی یا نصرانی یا مسلمان بودن وارد بهشت، می‌شوند، درحالی که برای وصول به رستگاری باید عمل صالح و ایمان به خدا و قیامت هم در کنار هم باشند و عمل صالح در هر زمانی در گرو پیروی از شریعت الهی مخصوص آن زمان است. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲ / ۲۹۳) علاوه بر این، این آیه مربوط به مسئله نجات است نه حقانیت ادیان و مسئله نجات و حق بودن دو مقوله جدا از یکدیگرند و علامه همین مطلب را نیز توضیح می‌دهد و در رد این تلقی عامیانه از آیه می‌گوید: ممکن است بنا به مضمون آیه تصور شود،

1. Reduction.

کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند و دارای عمل صالح هستند، اگرچه همه پیامبران یا بعضی از آنان را قبول نداشته باشند، رستگار خواهند شد ولی باید دانست که در سوره نساء آیات ۱۵۱ - ۱۵۰ خداوند عالم، کسانی را که به پیامبران یا به بعضی از آنان ایمان ندارند کافر دانسته است. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۵ / ۱۲۸) به تعبیر استاد جوادی آملی؛ مقصود آیه این نیست که انتخاب هر دینی آزاد و در نتیجه هر کسی هر دینی را پذیرفت در قیامت اهل نجات است، بلکه انسان گرچه تکویناً آزاد است هر دینی را بپذیرد و لکن تشریحاً موظف است دین حق را برگزیند، به بیانی دیگر تحمیلی نبودن عقیده و آزادی آن از جهت تکوین منافاتی با عدم آزادی آن از جهت تشریح ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۵ / ۳۷)

شالوده و بنیاد دین

دین بر پایه‌ها و بنیادهایی استوار است، اصولاً دین بدون لحاظ آن شالوده‌ها، دین نیست و توجه به آن بنیادها در فهم ادیان کارگشا است. آیا هر کسی می‌تواند مطابق امیال و خواسته خویش، دینی را پایه‌گذاری کند و مردم را به سوی آن دعوت نماید؟ آیا قدرت عقلانی بشر به او چنین اجازه می‌دهد که به این عمل دست زند؟ یا باید از مافوق بشر اخذ کرد؟ (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۱۱ - ۱۰) ایشان معتقدند: دین الهی بر پایه‌هایی استوار است که عبارتند از: توحید، نبوت، معاد و بدون لحاظ این سه پایه، دین نیست. و اگر مدعی هر دینی را دین بنامیم، پس معیار و ملاک خرافه از دین چه خواهد بود.

رویکرد علامه طباطبایی به ادیان الهی

از منظر علامه طباطبایی ادیان الهی، معیار و میزان شناخت عقاید و اعمال صحیح از باطل و یگانه راه تضمین‌کننده سعادت و خوشبختی فردی و اجتماعی است:

دین همان چیزی است که به وسیله آن، عقاید و اعمال افراد انسان سنجیده می‌شود و همان چیزی است که خوشبختی فردی و اجتماعی انسان بدان وابسته است. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۹ / ۱۷۱)

ادیان الهی و آسمانی، بر سه اصل کلی و اساسی «توحید»، «نبوت» و «معاد» استوارند و تنها چهار دین یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و اسلام را در برمی‌گیرد و دیگر ادیان، ارزش دین واقعی را ندارند که بتوانند سعادت انسان را تضمین کنند. (طباطبایی، بی‌تا: ۸) ادیان الهی، از حقیقت و ماهیت یکسانی برخوردارند و اختلاف آنها تنها در کمال و نقص است. از آنجا که نوع انسان و جامعه بشری با گذشت زمان به سوی تکامل در حرکت است، ادیان آسمانی نیز بسته به تکامل استعداد انسان‌ها در قالب شرایی

جلوه‌گر شده است. نیازهای بشر و میزان درک وی، با گذشت زمان از شکل ساده و بسیط، مدارج کمال را پیموده‌اند و از آنجا که زندگی جامعه انسانی در این جهان ابدی نیست و تکامل وی نامتناهی نخواهد بود، ناگزیر کلیات وظایف انسانی از جهت اعتقاد و عمل در مرحله‌ای متوقف خواهد شد. از این روی، نبوت و شریعت نیز روزی که از جهت کمال اعتقادات و توسعه مقررات عملی به آخرین مرحله رسید، ختم خواهد گردید. بر این اساس، دین حق از نظر علامه منحصر در شریعت محمدی است که آخرین، کامل‌ترین و جامع‌ترین شرایع می‌باشد. ایشان با تکیه به آیات قرآن و استفاده از مقدمات عقلی، این شریعت را خاتم شرایع الهی و پیامبرش حضرت محمد ﷺ را آخرین فرستاده خداوند می‌دانند، این شریعت در مسیر تدریجی تکامل شرایع الهی، کامل‌ترین و جامع‌ترین شریعت گشته است. علامه در آیه «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» (انعام / ۱۱۵) تمامیت کلمه را رسیدن شرایع آسمانی از مرحله نقص به مرحله کمال، تفسیر می‌کند و با تایید آیات (صف / ۹ - ۸) مصداق کمال را دین محمدی می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۳۴۸) بنابراین از نظر علامه اولاً ادیان الهی تضمین‌کننده سعادت بشرند و ثانیاً ادیان الهی نیز همه در مرحله یکسانی نیستند؛ بلکه برخی از ادیان الهی و آسمانی مانند شریعت محمدی، به‌عنوان دین خاتم ﷺ از کمال برخوردار است و برخی از ادیان گرچه الهی و آسمانی و به اصطلاح وحیانی‌اند، اما کلاس‌های ابتدایی بشرند که هنوز بشر به بلوغ فکری نرسیده است و بعد از نیل انسان به بلوغ و رشد فکری، از شریعت محمدی که همانا دین خاتم پیامبران است، باید تبعیت شود.

اصول و ارکان ادیان غیرالهی

یهودیت، مسیحیت و اسلام، ادیان ابراهیمی و ادیان وحیانی^۱ نامیده می‌شوند و گاهی از آنان به ادیان الهی و توحیدی تعبیر می‌شود که شامل یهودیت، مسیحیت، اسلام، زرتشت هم می‌شود. این ادیان یادگار انبیای الهی ﷺ و کتاب‌های آسمانی هستند. البته یهودیت به‌عنوان یک دین قومی، تبلیغ ندارد و بیشتر دین نژادی است، و اصولاً دین تبشیری نیست، از سویی دیگر مسیحیت و اسلام تبلیغ دارند، تبلیغ مسیحی «تبشیر» و تبلیغ اسلامی «دعوت» نامیده می‌شود و آیین زرتشت هم آیین ویژه است، که اخیراً در سایت‌های ویژه به تبلیغ دین خود می‌پردازد. ادیان غیرالهی و غیرتوحیدی در توحید و نبوت و معاد شباهتی به اسلام ندارند. آنها بر سه اصل استوارند که عبارتند از: شرک و تعدد آلله و خدایان در مقابل توحید، حکمت در مقابل نبوت و تناسخ در مقابل معاد. (توفیقی، ۱۳۷۷: ۲۱۷) علامه درباره شرک چنین می‌گوید: مشرکین همان وثنی‌هایی هستند که بت می‌پرستیدند و مذهب آنان سه تاست:

1. Revealed Religion.

یکی مذهب وثنیت صابئه، مذهب برهمنیه، و مذهب بودائی. و خداوند بین آنان به حق حکم می‌کند تا محق آنان را از مبطل جدا کند. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۴ / ۵۰۶) در تفسیر آیه ۱۹ سوره حج به تبیین مسئله می‌پردازد «هَذَا أَنْ حَصَمَانَ احْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ» (حج / ۱۹) که آدمیان با تنوعی که در ادیان و مذاهب دارند، به دو گروه تقسیم می‌شوند: یکی حق و دیگری باطل، پاره‌ای رب خود را به اسماء و صفاتی که مستحق و سزاوار است، توصیف نمی‌کنند مثلاً برای او شریک یا فرزند قائل‌اند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می‌گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می‌دهند، و یا منکر رسالت و نبوت، و یا رسالت بعضی از رسل و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می‌شوند، در نتیجه به حق، کفر می‌ورزند و آن را می‌پوشانند، چون کفر همان پوشاندن حق است، و این کافر و آن مؤمن خصمان‌اند. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۴ / ۵۰۹) بنا بر این شرک، انکار نبوت و معاد سه مشخصه ادیان غیرالهی است.

۱. شرک و تعدد خدایان^۱

ادیان الهی به ویژه، شریعت محمدی از توحید دفاع نموده و همواره با بت‌پرستی و شرک مبارزه نموده است، به تعبیر قرآن «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون»، (انبیاء / ۲۵) پیامبر خاتم نیز دعوت خویش را با توحید آغاز کرد. اسلام عنایت شدیدی دارد که ماده بت‌پرستی را ریشه‌کن کند و دل‌ها را از خاطراتی که انسان‌ها را به سوی شرک می‌کشاند، پاک کند. (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۰ / ۲۹۸) اما عموم ادیان غیر الهی، مانند برهمنیزم، هندوئیسم، بودیزم و... ادیان شرقی و به‌ویژه ادیان شبه قاره هند و ادیان چین و ژاپن از دین و حیانی دور شده و ادیان زمینی‌اند و نهایتاً خصوصیت عمده آن ادیان این است که دین معنوی و عرفانی‌اند. به تعبیر غربیان آن ادیان به نوعی ادیان معنوی‌اند،^۲ که به تجربه دینی و جوشش درونی باور داشته و نفی اتوریته از اولیای دین را معتقدند و برایشان خدای یگانه چندان مطرح نیست؛ بلکه خدایان و بت‌ها نقش اساسی را دارند، و بت‌پرستی به فراوانی در بین آنان رایج است. مثلاً در آیین هندو سخن از یک سه گانگی هندویی می‌رود: برهما، (آفریننده) ویشنو، (نگهبان) شیوا، (ویرانگر)... وانگهی شمار خدایان به همین سه پایان نمی‌گیرد، ایزدان دیگری هم هستند کم‌وبیش بزرگ، که در آسمان جا دارند و پرتو برهمایند. (مالرب، ۱۳۷۹: ۱۵۰) در دائوئیسم دینی، خدایان متعددی وجود دارد، اما از آن میان خدایان سه‌گانه از همه مشهورترند که تثلیث دائوئی نام گرفته‌اند. (قرائی، ۱۳۸۵: ۸۴) در هندوئیسم به خدایان معتقدند: آگنی، وارونا، ایشورا، رودرا، راما، کریشنا، راما، یاما، اشوین که خدایان هندو، و آواتار خدایند، از این رو بت‌های بی‌شمار و بتخانه‌های زیادی

1. POLYTHIESM.
2. SPRICUOALITY.

دارند. (داراشکوه، بی تا: مقدمه اپانیشادها) در هندوئیسم به بت و بتخانه تعلق خاطر فراوان دارند. علامه طباطبایی برهمنیزم را که از شعبه‌ها و شاخه‌های ادیان ودایی هندی است، از مذاهب اصلی و ریشه‌دار وثنیت و بت پرستی می‌داند (طباطبایی، بی تا: ۴۱۴) و خدایان تثلیث هندو^۱ عبارتند از: ۱. برهما^۲ آفریدگار جهان ۲. شیوا^۳ خدای فانی کننده که مجسمه در حال رقص او فراوان است ۳. ویشنو^۴ خدای حفظ کننده. ویشنو ۱۰۰۰ نام دارد و جلوه‌های ده گانه آن برای خدمت‌رسانی به مردم در اساطیر دینی هندوستان عبارت است از: ماهی، لاک پشت، گراز، موجود نیمه آدم و نیمه شیر، کوتوله، رامای تبر به دست،^۵ کریشنا^۶، بودا^۷ و کلکی^۸ (توفیقی، ۱۳۷۹: ۳۴) علامه طباطبایی می‌گوید: برهمنیزم که از برهما است و کلمه «برهما» به معنای «برهم» معبود هندوها است. پس به اصطلاح هندوها، «برهم» و «برهما» به یک معنا است و آن عبارت است از آفریدگار جهان که قبل از آفریدن نامش برهم و بعد از دست به کار خلقت شدن، نامش برهما است و این «برهما» همان اقنوم اول از ثلاث هندی است، به این معنا که «برهم» در سه اقنوم ظهور می‌کند، هر بار در یک اقنوم. پس اقنوم اول که «برهم» برای اولین بار در آن ظهور کرده نامش «برهما» است و اقنوم دوم نامش «ویشنو» است و اقنوم سوم نامش «شیوا» است (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۰ / ۲۸۹) بعضی گفته‌اند: که برهما صاحب چهار فرزند شد به نام‌های «برهمان» «کشتریه» «قایسیا» و «شودرا» که اولی از دهان او خارج شد، و دومی از بازوی راستش، و سومی از ران راستش، و چهارمی از پای راستش، و در نتیجه این چهارتن، چهار ریشه و مبدأ شدند برای چهار فرقه اصلی. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۰ / ۲۹۱ - ۲۹۰)

طبقات اجتماعی که در هندوئیسم رایج بود و با عنوان کاست^۹ شناخته می‌شد و بعداً منسوخ شد، اشاره به مسئله فوق دارد. از نظر علامه طباطبایی، اسلام از توجه به غیر خدا نهی کرده است «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (طه / ۸) و نیز سجده کردن برای غیر خدای تعالی و ساختن مجسمه به شکل هر موجود سایه‌دار، کشیدن تصویر هر موجود زنده، اطاعت غیر خدا کردن و به امر به معروف و نهی غیر خدا گوش دادن و عمل کردن نهی کرده است، مگر اینکه برگشت اطاعت غیر خدا به اطاعت خدا باشد. مانند اطاعت از انبیاء و امامان دین که خدای متعال دستور داده تا آنان اطاعت گردند و نیز اسلام از بدعت

1. HINDU TRIMUTI.
2. BRAHMA.
3. SHIVA.
4. VISHNA.
5. RAMA.
6. KRISHNA.
7. BUDDHA.
8. KALKI.
9. CAST.

نهادن و یا تبعیت کردن از بدعت دیگران و پیروی گام‌های شیطان را نهی می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۲۹۸ / ۱۰)

۲. حکمت و عدم‌پذیرش نبوت

علامه طباطبایی بر این باور است که این ادیان معتقد به نبوت نیستند و تنها چهار دین یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و اسلام بر اصول سه‌گانه توحید، نبوت، و معاد استوارند و دیگر ادیان ارزش دین واقعی را ندارند که بتوانند سعادت انسان را تضمین کنند (طباطبایی، بی‌تا: ۸) در این ادیان، از نظر بعضی از نویسندگان بجای نبوت، حکمت جایگزین می‌شود (البته حکمتی که بت‌پرستی را تحسین می‌کند). (توفیقی، ۱۳۷۹: ۲۱۷) آنها به نبوت و ضرورت وجود پیامبران الهی اعتقاد ندارند و وجود نبی را لازم نمی‌دانند (همان) به‌عنوان مثال هندوئیسم نه بنیان‌گذاری دارد، و نه هرگز صورتی نبوی و وحیانی و نه به صورت آیینی (اعتقادی) است و نه اینکه هیچ اصل اعتقادی (دکترین)، اصل جزئی، یا آداب و رسوم خاصی وجود دارد که از پایه‌های اساسی آن باشد... هیچ کتاب مقدس یا اثر خاصی هم وجود ندارد که به‌طور انحصاری سند معتبر حجت دین مزبور باشد. (هینلز، ۱۳۸۵: ۴۹۹) لذا اصولاً عموم ادیان غیر ابراهیمی و به‌عبارتی ادیان زمینی به نبوت و پیامبری اعتقادی ندارند، چنانچه به توحید باور ندارند و معروف است که براهمه (هندوان) برای ابطال نبوت گفته‌اند: که نبوت فایده‌ای ندارد چون تعالیم انبیا از دو حال خارج نیست، یا مطابق عقل است یا خلاف عقل و شقّ سومی ندارد: اگر مطابق عقل است، عقل ما کفایت می‌کند و آمدن نبی لزومی ندارد و اگر خلاف عقل است، و عقل از درک آن ناتوان، ما به چیزی که خلاف عقل باشد، نیازی نداریم و اصولاً قابل قبول نیست زیرا این یعنی از مقام انسانیت فاصله گرفتن و در جمع چهارپایان در آمدن (خرازی، ۱۳۸۵: ۳۶۵؛ شهرستانی، ۱۳۶۷: ۲ / ۵۲۱؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱ / ۷۹؛ طوسی، ۱۳۹۴: ۳۵۸) ولی قائلان به نبوت در مقابل این ادعا، شقّ سومی را مطرح می‌کنند که: تعالیم انبیاء ﷺ شامل هم یافته‌های عقل عادی و هم فراتر از عقل عادی است. علاوه اگر پیامبر ﷺ چیزی را گفت و عقل نیز درک کرد، در این صورت سخن پیامبر تأکید و تأیید درک عقلی است و تأکید و تأیید، فراموشی را می‌زداید و اگر چیزی را بیاورد که عقل عادی توانایی درک آن را ندارد موجب راهنمای بشر می‌شود. از این رو می‌توان گفت، پیامبران حقایقی را می‌آورند که عقل بشر و اندیشه او توان نیل به آن را ندارند (سبحانی، ۱۴۱۴: ۵۵۱) البته به عقیده بیرونی هندوها منکر آن‌اند که انسان در باب شریعت و مناسک دینی به انبیا نیاز داشته باشند زیرا عقیده دارند که رشی‌ها یعنی روحانیان حکیم و دانای آنان، شریعت و آداب دینی را به شکل کاملی وضع و تثبیت کرده‌اند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱ / ۷۹) پس این ادیان وجود پیامبران و رسولان را ضروری نمی‌دانند و به عقل خویش متکی‌اند، آنهم عقلی که خطاپذیر است.

۳. تناسخ

از جمله ویژگی‌های ادیان غیرالهی و غیر آسمانی «تناسخ» است. به تعبیر علامه طباطبایی از اصول و مبانی براهمه و بودائیان تناسخ است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۰ / ۳۰۰) اما در اسلام این انحرافات وجود ندارد؛ زیرا حقایق را با بیان ساده و روان توضیح داده است (همان: ۳۰۴) عموم ادیان شرقی و غیرالهی، تناسخی هستند و معتقدند که روح آدمی بعد از مفارقت از کالبد و جسم به بدن انسان دیگر منتقل می‌شود و این چرخه تناسخ، ادامه دارد تا مگر اینکه آدمی در اثر مکشه و رهایی از چرخه تناسخ، به نیروانا و فنا و خاموشی نایل شود (ناس، ۱۳۸۷: ۱۵۵) در بین هندوان دو نظریه وجود داشته است، یکی از این دو نظریه همانا عقیده به انتقال ارواح یا تناسخ^۱ است، که آن را هندوان به زبان خود سام سارا^۲ گویند، (ناس، ۱۳۸۷: ۱۰۵) آنها به معاد و جهنم و بهشت و زنده شدن پس از مرگ عقیده ندارند (هیگ، ۱۳۷۶: ۶۷) عموم ادیان هندی و غیرالهی به تناسخ اعتقاد دارند و می‌دانیم که «تناسخ» نقطه مقابل «معاد» است و از پیام‌های اصلی ادیان الهی «معاد» و برپایی «قیامت» است. و حال آن که تناسخ در همین دنیا تحقق می‌یابد. علامه طباطبایی می‌نویسد: تمام مذاهب هندی در یک عقیده اتفاق نظر دارند و آن اعتقاد به «تناسخ» است و حاصل آن این است که عوالم هستی هم از طرف گذشته و ازل، هم از ناحیه آینده و ابد نامتناهی‌اند و هر عالمی برای خود بهره‌ای از بقاء موقت دارد. وقتی اجل آن عالم منقضی شد، صورتی که دارد از دست می‌دهد و باطل می‌شود، و از آن عالم، عالمی دیگر متولد می‌شود که آن نیز مدتی زندگی می‌کند و می‌میرد، و از آن عالم نیز عالم سوومی پدید می‌آید و همچنین از ازل چنین بوده و تا ابد نیز چنین خواهد بود. این وضع که در سراسر جهان و در همه عالم جریان دارد، در تک تک نفوس انسان‌ها نیز، جاری است و نفوس انسانیت که متعلق می‌شود به بدن‌ها هرگز نمی‌میرد، هر چند که بدن‌ها می‌میرند، اما نفسی که متعلق بوده به این بدنی که در حال مرگ است، مبدأ حیات می‌شود برای بدنی دیگر، که در حال پیدایش است، مدتی هم با این بدن زندگی می‌کند، تا مرگ آن بدن برسد، باز متعلق می‌شود به بدن سووم و کیفیت زندگی در هر بدن بستگی دارد به کارهایی که در بدن قبلی انجام داده، اگر نیکوکار باشد و با اعمال نیک فضایل نفسانی کسب کرده باشد، زندگی خوشی خواهد داشت، و اگر با اعمال زشت ردائلی کسب کرده، زندگی نکبت باری خواهد داشت. البته این جریان مخصوص نفوس ناقصه است، اما نفوسی که در معرفت «برهم» به درجه کمال رسیده‌اند آنها به حیات ابدی زنده و از تولد بار دوم ایمن، و از نظام قهبری تناسخ خارج می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱۰ / ۲۹۳ - ۲۹۲) مسئله تناسخ در تمام ادیان هندی اعم از برهمنیزم، هندوئیسم و بودیزم مطرح است، که در واقع از عقاید مشترک این ادیان است. اما می‌دانیم که مسئله تناسخ

1. incarnation.

2. samsara.

با ادله فلسفی و کلامی باطل می‌باشد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۳ / ۳۵۹ - ۳۵۶) که مهم‌ترین ادله بطلان تناسخ، استحاله رجوع مجرد به ماده (صدر المتألهین، ۱۳۶۸: ۹ / ۲) تعطیلی نفس (همان) و لزوم اجتماع دو نفس بر یک بدن است. زیرا فیلسوفان معتقدند بدن با تکامل و استعداد خود، قابلیت دریافت نفس را می‌یابد، و افاضه نفس بعد از تحقق قابلیت از علل مفارق صورت می‌گیرد، از سویی، برفرض تناسخ، نفس دیگری به همان بدن تعلق می‌گیرد که لازمه آن، اجتماع دو نفس در بدن واحد است که بالضروره باطل است چون هر کسی وجدانا درخود، یک نفس و روح را درک می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۰۳: ۲ / ۳۵۶؛ سهروردی ۱۳۵۵: ۱ / ۵۰۰) متکلمان و فیلسوفان هرکدام در بطلان تناسخ ادله فراوانی ذکر کرده‌اند.

علامه طباطبایی و مسئله حقانیت

اصل نبوت به‌عنوان یکی از اصول اساسی دین اسلام است. متکلمان و حکیمان مسلمان همواره در صدد بوده‌اند تا این اصل مهم را از دیدگاه عقلی و با الهام از منابع نقلی بررسی کنند. نتیجه تحقیقات آنها، ادله و استدلال‌هایی است که در اثبات نبوت عامه به‌کار می‌رود. علامه طباطبایی نیز در این باره مباحث کاملی ارائه کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۰ / ۳۹۰ - ۳۸۰) اما درباره حقانیت ادیان، وی فلسفه بعثت همه انبیای الهی را در سه محور کلی دسته‌بندی کرده است: تعلیم کتاب و حکمت الهی، تزکیه نفس انسانی و ایجاد عدالت اجتماعی (همان، ۱۰ / ۵۰۸ - ۴۸۰) همه انبیا الهی، در این هدف مشترک‌اند، اما بدین معنا نیست که همه ادیان در زمان واحد از حقانیت برخوردار باشند، زیرا علامه مسئله «نسخ» را مطرح می‌کند؛ یعنی هرچند از طرف خداوند، تنها یک دین برای هدایت انسان در نظر گرفته شده که از آن تعبیر به «اسلام» (به معنای عام) می‌شود و این دین واحد، در مقاطع مختلف تاریخ، به صورت‌های گوناگونی تجلی یافته است؛ ولی همواره با آمدن تجلی جدید، تجلی پیشین نسخ شده و جزئیات آن از اعتبار خارج می‌شود و با آمدن آخرین و کامل‌ترین تجلی دین الهی که همان اسلام به معنای خاص (دین پیامبر خاتم) است، ادیان سابق یا همان تجلیات پیشین دین الهی، همگی نسخ شده و دیگر معنا ندارد ادیان سابق که در مقاطع مختلف گذشته، هریک به فراخور شرایطی خاص نازل شده‌اند، هم‌اکنون در کنار اسلام (به معنای خاص)، دارای اعتبار بوده و از حقانیت برخوردار باشند (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۵ / ۳۴۹؛ ۱۸ / ۲۹) تا چه رسد به ادیان غیرالهی که از حقانیت ساقط‌اند. از آنجاکه دین حق، از نظر ایشان، سازگاری با فطرت و سرشت انسانی دارد (طباطبایی، بی‌تا: ۷ / ۲۶۱) اسلام دین حق است؛ چون اسلام سنت تکوین و طریقه‌ای است که نظام خلقت مطابق آن است و فطرت بشر او را به پیروی از آن دعوت می‌کند، همان فطرتی که خداوند انسان را بر آن فطرت آفریده، و در خلقت و آفریده خدا تبدیلی نیست، این است دین استوار (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۹ / ۳۲۱ - ۳۲۰) ماهیت دین حق همان تسلیم بودن در برابر حق و اعمال حق انجام دادن است. به تعبیر دیگر

«تسلیم شدن در برابر بیانی که از مقام ربوبی در مورد عقاید، اعمال و یا معارف و احکام صادر می‌شود».

این تعبیر در جای‌جای تفسیر *المیزان* آمد است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۵: ۱ / ۴۵۳ و ۴۶۸ و ۴۹۱؛ ۳ / ۱۸۹ - ۱۸۸ و ۳۹۹ - ۳۹۸ و ۴۴۰؛ ۴ / ۲۰؛ ۵ / ۵۷۵؛ ۷ / ۲۰۷؛ ۱۹ / ۴۳۰) از نظر علامه دین حق با ویژگی‌های لازم آن به تناسب و ظرفیت‌ها، و استعداد آدمیان، جلوه‌های متعددی داشته است، و دارای بروز و ظهور از نقص به کمال و از اجمال به تفصیل بوده است. برخی تفصیلی‌تر و برخی اجمالی‌ترند. جلوه‌های دین حق به تناسب ظرفیت و استعداد آدمیان روند تکاملی داشته است. از این رو ایشان قایل به تساوی ادیان نیست، گرچه به وحدت شالوده ادیان اعتقاد دارد. لذا تنها شریعت حق و لازم الاتباع را شریعت محمدی و اسلام مصطلح می‌داند، زیرا کامل‌ترین دین است. علامه در ذیل آیه «وَوَكَّمتُ كَلِمَتُ رَبِّكَ» (انعام / ۱۱۵) تمامیت کلمه را رسیدن شرایع آسمانی از مراحل نقص به مرحله کمال می‌داند و با تایید آیات صف (۹ - ۸) مصداق کمال را، دین محمدی می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۷ / ۴۵۴)

علامه طباطبایی و مسئله نجات

ایشان در باب نجات و رستگاری نیز دستیابی به نجات را منحصر در پیروی از دین حق دانسته و ادیان و مذاهب غیر الهی را منتهی به سعادت و نجات نمی‌داند (طباطبایی، بی‌تا: ۲ / ۱۶۸) همچنین ایشان در همین موضوع و در توضیح آیه «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره / ۱۱۲) می‌فرماید: مراد از ایمان، تسلیم شدن در برابر خداست و مراد از احسان عمل صالح است، و سعادت واقعی انسان در حقیقت، دائرمدار این دو است. (همان: ۱ / ۲۵۸) در اندیشه علامه طباطبایی، بر خلاف انحصارگرایی یهود و نصارا که می‌گفتند: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» هرگز وارد بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد (بقره / ۱۱۱) سعادت اخروی، چیزی نیست که منحصر به یک طبقه و یا دودمان باشد و اهل کتاب به آن نرسند، هر چند که ایمان هم بیاورند؛ بلکه داشتن و نداشتن آن دائرمدار ایمان به خدا و به رسولان او است. از این رو اگر آنها هم ایمان بیاورند، جزء مؤمنان می‌شوند و با آنان یکسانند. (همان: ۴ / ۸۹) علامه در صدد این نیست که بگوید، هر کس ایمان به خدا و رسولان الهی داشته باشد، بهشتی می‌شود و رستگاری و نجات از آن او خواهد شد.

علامه در این بیان در واقع، می‌خواهد بگوید که باب رحمت الهی همواره به روی همگان باز بوده و هست، لیکن پیروان ادیان سلف به‌طور کلی چه پیروان ادیان آسمانی و چه زمینی به شرط آنکه به دین جدید و پیامبرش ایمان بیاورند، اهل سعادت و نجات خواهند بود. یعنی یهودیان و مسیحیان و هر یک از اهل کتاب که به واقع مسلمان شده و به خدا و رسولش ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهند به سعادت

خواهند رسید. می‌بینیم که علامه نه با کثرت‌گرایان در حقانیت و نجات هماهنگ است و نه با شمول‌گرایی، بلکه قرائن بر انحصارگرایی او دلالت دارد. و تنها پیروی از اسلام (به معنای خاص) را مایه نجات و سعادت می‌داند. البته با طرح اصطلاح «مستضعف»، دایره نجات را توسعه داده است. علامه معتقد است: اسلام در حق کسانی که عقاید حقه و معارف دینی برایشان بیان نشده، و یا بیان شده و نفهمیده‌اند، کمال مسامحه را روا داشته و آنها را «مستضعف» می‌نامد. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۵ / ۳۳)

«مستضعف» در بیان کلی عبارت است از اینکه کسی نتواند محذوری را که مبتلای بدان است دفع کند، چه این محذور جهل به دین باشد و یا عدم توانایی بر انجام شعائر و یا هر چیز دیگر. (طباطبائی، ۱۳۷۱: ۵ و ۵۱)

پس مستضعف از نظر علامه یعنی مردان و زنان و کودکانی که قدرت ندارند، خود را از وضعی که در آنند رها کنند. این افراد که جهل‌شان به معارف دین از قصور و ضعف است، نزد خداوند معذورند. و با توجه به اینکه رحمت خداوند بر غضبانش مقدم است، امید به عفو آنان بیشتر است. (طباطبائی، ۱۳۷۰: ۵ / ۸۰ - ۷۴) لذا دیدگاه کثرت‌گرایی (هیگ، ۱۳۷۸: ۶۹) از نظر علامه چه در حوزه حقانیت و چه نجات، مردود است. به نظر می‌رسد هرچند ادیان در زمان خودشان، قبل از آمدن آخرین دین، از حقیقت برخوردارند، اما با آمدن دین خاتم دوران حقانیت و نجات‌بخشی آنان به پایان رسیده است و درباره نجات و رستگاری نیز رستگاری منحصر در دین حق است و دین حق نیز شریعت محمدی است. ادیان دیگر در صورتی که حتی به حکمت که جایگزین نبوت است باور داشته باشند، رستگار نخواهند شد، مگر آنکه قصوری و ضعفی در فهم و عدم علم‌شان به دین حق و آخرین دین داشته باشند، که در آنجا می‌توان گفت که مستضعف و در نتیجه معذورند و خداوند به واسطه فضل و کرم‌اش با آنان رفتار می‌نماید، که در پاراگراف‌های قبل بسط داده شده است.

تحلیل و بررسی دیدگاه علامه طباطبائی

براساس آنچه که علامه طباطبائی در ذیل آیاتی مانند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» (کهف / ۳۰) ما اجر کسی که عمل نیکی را انجام داده است، ضایع نمی‌کنیم. و آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (توبه / ۱۲۰) همانا خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند»، و آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال / ۸ - ۷) هر کس که هم وزن ذره‌ای کار نیک کند آن کار را می‌بیند و هر کس هم، هم‌وزن ذره‌ای کار بدی مرتکب شود، نیز آن را می‌بیند. و آیه «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ». (عصر / ۳ - ۱) علامه در ذیل این آیات می‌نویسد که ملاک سعادت اخروی ایمان و عمل صالح است و مراد از ایمان، ایمان به خدا است و از لوازم ایمان به خدا، ایمان به رسالت همه

پیامبران و ایمان به قیامت است. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۰ / ۳۵۷) چگونه می‌توان کسانی که به جای توحید و خدا به شرک و خدایان، به جای نبوت به استغنا از نبوت و به جای معاد به تناسخ معتقدند (بیرونی، ۱۳۶۲: ۱ / ۷۹) را از حقیقت برخوردار و از نجات بهره‌مند دانست. آری با تبیین واژه مستضعف در آیه «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (نساء / ۹۸) مراد علامه از پیروان سایر ادیان به‌ویژه ادیان غیرالهی آشکار می‌شود، (همان) که ادیان الهی پیشین و ادیان غیرالهی را منتهی به سعادت و نجات نمی‌داند، مگر آنان که مستضعف باشند. لذا نظر کسانی که به شمول‌گرایی معتقدند و می‌گویند، همه ادیان بهره‌ای از حقیقت دارند و پیروان سایر ادیان اهل نجات و رستگاریند، چون هدایت الهی اقتضا می‌کند که همه ادیان به سعادت در خورخوش برسند (پترسون و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۵؛ یزدانی، ۱۳۸۹: ۳ / ۱۲۴ - ۱۰۹) صحیح نیست. چگونه می‌شود از یک کتاب هدایت‌گر، بخشی از آن را گرفت و بخشی دیگر را به‌دست فراموشی سپرد. قرآن به روشنی می‌گوید، هرچه هم پیامبر سعی و کوشش کند اکثریت مردم به او ایمان نخواهند آورد: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (یوسف / ۱۰۳) و تکلیف مؤمن و کافر معاند روشن است. یا باید جامه حق را از اندام این آیین خلع کرد و یا آنکه در برابر آن تسلیم شد. ولی حقیقت این است که خود قرآن پاسخ این پرسش را به نحو روشنی داده است؛ زیرا عذاب از آن کافران مقصر است که در عین دسترسی به حقیقت، تسلیم هوا و هوس شده و از پیروی فرمان‌های خدا سرباز زده‌اند، و اما انسان‌های قاصر، که به عللی احتمال وجود دین حقیقی دیگر، در ذهن آنها نقش نمی‌بندد و یا در صورت نقش بستن هیچ نوع وسیله برای تحقیق ندارند، مسلماً از عذاب الهی مستثنی هستند. آیت‌الله جوادی آملی در تأیید استاد خود علامه می‌نویسد: یعنی دینی که وجود مبارک نوح یا ابراهیم خلیل یا موسای کلیم یا عیسی روح‌الله آوردند، همگی در عصر خودشان حق بود؛ نه اینکه نسبت به عصر خود باطل شده باشند؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۲۷) زیرا وقتی کامل‌ترین دین که همان دین خاتم است نازل می‌شود، بقیه ادیان از اعتبار ساقط می‌شوند و باید به کامل‌ترین دین گروید و این خود امر عقلانی است.

نتیجه

ادیانی چون هندوئیسم، بودیزم و برهمنیسم را چون پاره‌ای از مفاهیم توحیدی، احیاناً در آنها باشد، نمی‌توان ادیان الهی شمرد. آنها ادیان غیرالهی‌اند و از حقانیت و رستگاری برخوردار نیستند. علامه طباطبایی معتقدند که با توجه به معنای عام دین به همه ادیان اعم از الهی و غیرالهی، این عنوان صادق است، اما از آنجایی که «دین» به مجموعه قوانین و تعالیمی که از ناحیه خداوند نازل شود، گفته می‌شود دین حق فقط در ادیان الهی تجلی

یافته است و ادیانی که از ناحیه خداوند نازل شده‌اند نیز در حقیقت و ماهیت یک چیزند و پیام اصلی‌شان «توحید»، «نبوت» و «معاد» است و تفاوت آنها به نقص و کمال است. از این رو دین کامل، دین مقدس اسلام است. با این ملاک و معیار ادیان دیگر که فاقد این سه اصل و ارکان‌اند، دین الهی نیستند؛ بلکه ادیان غیرالهی‌اند؛ ادیان غیر الهی بر پایه‌هایی چون «شُرک درمقابل توحید»، «حکمت در مقابل نبوت» و «تناسخ در مقابل معاد» مبتنی‌اند. و ادیان غیرالهی به لحاظ حقانیت، حق نیستند و از نظر نجات نیز پیروان آنها به رستگاری نمی‌رسند. مگر آنکه قصور در فهم و یا جهل داشته باشند که در آن صورت در زمره مستضعفین خواهند بود و مشمول نجات می‌شوند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آلستون، پی و دیگران، ۱۳۷۶، *دین و چشم اندازهای نو*، ترجمه غلامحسین توکلی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۱.
۳. ابن سینا، ابو عبدالله، ۱۳۷۵، *الاشارات والتنبیها ت مع الشرح الطوسی والرازی*، قم، نشر البلاغه.
۴. بیرونی، محمد بن احمد ابوریحان، ۱۳۶۲، *تحقیق ماللهند من مقوله مقبوله فی العقل من مردوله*، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران، انتشارات سورا.
۵. پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۸۳، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه: احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، چ ۴.
۶. توفیقی، حسین، ۱۳۷۷، *نگاهی به ادیان زنده جهان*، قم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران، چ ۱.
۷. توفیقی، حسین، ۱۳۷۹، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چ ۱.
۸. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۷، *رسائل فقهی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار علامه جعفری.
۹. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۷، *شریعت در آئینه معرفت*، قم، مرکز نشر اسراء، چ ۱.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *دین‌شناسی*، قم، مرکز نشر اسراء.
۱۱. خرازی، محسن، ۱۳۸۵، *بداية المعارف الالهية فی عقاید الامامیه*، قم، انتشارات غیبت، چ ۴.
۱۲. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۹۰، *کلام جدید بارویکرد اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف، چ ۲.
۱۳. داراشکوه، محمد، بی تا، *اوپانشاد، با مقدمه دکتر تارا چندوجالی نائینی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۴. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۴، *محاضرات فی الالهیات*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چ ۱.
۱۵. الشهرستانی، محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر، *الملل و النحل*، تحقیق ابراهیم شمس الدین، لبنان، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۶۲، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ ۴.
۱۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۰، *خلاصه تعالیم اسلام*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چ ۳.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، جامعه مدرسین، چ ۵.
۱۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۵، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، چ ۲۱.
۲۰. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۴، *قرآن در اسلام*، قم، دارالکتب الاسلامیه، چ ۱.
۲۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، بی تا، *آموزش دین*، تهران، انتشارات جهان.
۲۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، بی تا، *شیعه در اسلام*، تهران، موسسه انتشارات رسالت.
۲۳. طوسی، نصیر الدین، ۱۳۹۴، *تلخیص التحصیل*، مصحح حسن انصاری، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
۲۴. قرایی، فیاض، ۱۳۸۵، *ادیان هند*، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۲۵. قرایی، فیاض، ۱۳۸۸، *ادیان خاور دور*، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۲۶. مالرب، میشل، ۱۳۷۹، *انسان و ادیان*، ترجمه مهران توکلی، تهران، نشرنی.
۲۷. ناس، جان، ۱۳۸۷، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲۸. هیک، جان، ۱۳۷۶، *فلسفه دین*، ترجمه بهزادسالکی، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.
۲۹. هیک، جان، ۱۳۷۸، *مباحث پلورالیسم دینی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، تبیان.
۳۰. هینلز، جان راسل، ۱۳۸۵، *راهنمای ادیان زنده*، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، قم، موسسه بوستان کتاب، مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چ ۱.
۳۱. هیوم، ارنست رابرت، ۱۳۷۴، *ادیان زنده جهان*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۲. یزدانی، عباس، ۱۳۸۹، «بررسی و مقایسه دیدگاه علامه طباطبایی و آلون پلانتیگا در مورد تنوع ادیان»، *الهیات تطبیقی*، ش ۱، زنجان، نشر دانشگاه زنجان، ص ۱۲۴ - ۱۰۹.

